

ادامه مطلب یادمانده ها ... از صفحه ۷

طنزپردازی که برای همیشه «بچه جوادیه» ماند
 عمران صلاحی طنزپردازی که درمندان زود او را از دست دادیم و اگر مانده بود کارهای بسیار بهتر و ارزشمند دیگری از او داشتیم. باز هم به قول میرزاده عقی: من تازه شاعرم سخن اینسان سروده ام

وای ار که کهنه کار شوم در سخنوری
 عمران یکی از امیدهای آینده طنز ایران بود که متأسفانه قبل از اینکه به مرحله رشد و تکامل برسد شرایط نامساعد زندگی او را از ما گرفت. با این همه کارهای بسیار ارزشمند و ارزنده ای از او باقی مانده است.

عمران صلاحی را نیز من اولین بار در روزنامه توفیق دیدم. شعرش روان و ساده بود و داستانهایش از زندگی مردم مایه می گرفت. جوانی با چهره ی خندان، کلامی شیرین، شعری طنز و روان چه در قالب نیمیایی و چه کلاسیک، از همه اینها گذشته حجب و حیای شهرستانی او که احترام به بزرگتر را از واجبات می دانست برایم قابل تقدیس بود. من از صمیم قلب او را دوست داشتم و به کارهای او در نشریات مختلف با دیده تحسین می نگریستم که در این دوران و انفساً با عنوان هایی مانند «حالا حکایت ماست» تندترین مطالب اجتماعی-سیاسی را در قالب طنز پیاده می کرد و بروی خود نمی آورد که گاهی پا را از خط قرمز «آقایان» هم بیرون می گذاشت. در سالهای اخیر هر وقت به ایران می رفتم از اولین تلفن هایی که به دوستان می زدم یکی عمران صلاحی بود. و او بلافاصله با کتابی تازه چاپ شده از خودش و یادسته گلی به دیدن می آمد و مرا شرمند می ساخت. افسوس و صد افسوس که زود او را از دست دادیم و نماند تا شعرهای تازه تری بسراید و داستانهای بهتری بنویسد. شاید ده سال قبل از مرگش داستانی کوتاه از او در نشریات ایران خواندم که به راستی برایم حیرت انگیز بود.

این داستان با عنوان «در یک روز بی همه چیز بهاری» چاپ شده بود. من مقدمه ای بر آن داستان نوشتم و در ماهنامه پژواک کالیفرنیا به تاریخ اسفندماه ۱۳۷۹ و شماره ۱۱۷ چاپ شد. امروز که نزدیک ده سال از آن تاریخ می گذرد آن مطلب و داستان کوتاه را در اینجا به یادش می آورم. اما قبل از اینکه این مطلب و داستان را بیاورم باید از لطف و محبت دیگر عمران صلاحی به خودم یادآوری کنم و از اینکه هنوز مدیون محبت او هستم عذرخواه باشم.

ترجمه تحلیلی از اشعارم در باکو

که مقدمه «فرزند رنج» شد

در اوایل سال ۱۳۵۸ بود. شاید در سندیکی نویسنده گان و روزنامه نگاران عمران مرا دید، بعد از سلام و احوالپرسی گفت: می دانی در شوروی از آثار شما تجزیه تحلیلی صورت گرفته و در نشریه «مسایل زبانشناسی ایران» چاپ شده است؟. گفتم: شوخی می کنی؟. مگر آنها اینقدر بیکار شده اند که به بررسی و تحلیل کار امثال من بپردازند؟ گفتم: نه شوخی نمی کنم، مجله «مسایل زبانشناسی ایران» از نشریات بسیاری ارزش فارسی شناسان است که در باکو چاپ می شود. مطالب مربوط به کتاب شما بوسیله خانم خ. قلی یوا، در جلد دوم این نشریه به سال ۱۹۷۳ چاپ و منتشر شده است. اگر دوست داری داشته باشی آنرا بابت ترجمه می کنم که هرگاه و هرجا خواستی بتوانی آنرا چاپ کنی. من نهایت تشکر را از او کردم و او نیز آنرا ترجمه کرد و به من سپرد که من نیز آنرا به عنوان مقدمه بر مجموعه «فرزند رنج» با اسم او چاپ کردم و متأسفانه که هیچگاه نتوانستم این محبت او را جبران کنم امیدوارم فرصتی باشد تا این

ببخیر بودم و او آن ترجمه را هنگامی که در کار انتشار مجموعه شعرم «فرزند رنج» در سال ۱۳۵۹ بودم به من لطف کرد که در مقدمه آن مجموعه با عنوان «لیبریسیم سیاسی نصرت الله نوح» چاپ شد.

اما داستان «در یک روز بی همه چیز بهاری» باز گو کننده ی فقر سیاه و وحشتناکی است که بخشی از مردم ایران به آن دچار شده اند و راهی برای رهایی از این رنج کمرشکن جز فروش اعضای بدن ندارند.

همانطور که می دانیم این شغل کیفیت و نکبت بار از فروش خون در بیمارستانها و خیابانها آغاز شد و اینک به فروش کلیه و ... رسیده است... در این داستان کوتاه خواننده نمی داند بخندد و یا برحال ملتی محروم و درمانده بگریزد.

نصرت الله نوح

در یک روز بی همه چیز بهاری!

عمران صلاحی

«در یک روز بهاری زیر درختی پر شکوفه، در پارک لاله، مردی که آستین دست چپش را توی جیبش گذاشته بود، روی نیمکتی، با مردی که معلوم بود تازه باز نشسته شده است صحبت می کرد:

-درست می فرمایید، فشارهای اقتصادی همیشه باعث حذف و تعدیل در زندگی می شود. نمی توان نان و گوشت و روغن



با بیژن اسدی پور در کتاب فروشی تعطیل شده نشر کتاب

بیژن خان اسدی پور تنها بازمانده گروه سه تفنگدار طنز فارسی که متأسفانه امسال (۱۳۸۷) در اسفند ماه دچار تصادف اتومبیل و شکستگی پا شد از دادن عکس تازه ای از خود برای درج در این مطلب، کوتاهی کرد. ما هم عکسی را که از او مربوط به ده سال قبل داشتیم چاپ کردیم. این عکس را در کتاب فروشی نشر کتاب که متعلق به سهراب رستمیان بود گرفته بودیم که متأسفانه این کتاب فروشی تعطیل شد. اشخاص در عکس از چپ: سهراب رستمیان، مرتضی قمصری عکاس معروف شهر، بیژن اسدی پور و نصرت الله نوح

نخرید، اما می توان مثلاً کتاب را از برنامه زندگی حذف کرد. آدم اگر غذا نخورد می میرد، اما اگر کتاب نخواند طوری نمی شود، تازه ممکن است ترقی هم بکند. خلاصه حذف چیزهای غیرضروری به آدم لطمه ای نمیزند.

اینجانب پنج تا دختر دارم. چهارتا از آنها به هوای پسر متولد شده اند. پنج سال پیش، دختر اولی به سن شوهر کردن رسیده بود. می خواستم او را شوهر بدهم، اما پول نداشتم برایش جهیزیه تهیه کنم. نه پس اندازی داشتم و نه چیز به درد خوری که بتوانم بفروشم. امکان وام گرفتن هم

از تهران به آمریکا آمده و مجله خواندنی و ماندنی «دفتر هنر» را منتشر می کند که درباره ی آن جداگانه صحبت خواهیم کرد.

اما عمران صلاحی مترجم نیز هست و کارهایی را از زبان ترکی و خط روسی به فارسی برگردانده است. یکی از این کارها ترجمه ایست که از تحلیل آثار من در سالهای دهه سی تا پنجاه در شوروی سابق صورت گرفته بود. این مقاله در نشریه «مسایل زبانشناسی ایران» چاپ باکو به سال ۱۹۷۳ به قلم خ. قلی یوا به چاپ رسیده بود و من از آن

برایم نبود. یک روز در همین پارک نشسته بودم و داشتم روزنامه می خواندم. دیدم در یک آگهی مناقصه نوشته اند: «کلیه خریداریم» با خودم فکر کردم خیلی ها توی دنیا با یک کلیه زندگی می کنند. چرا از این سرمایه ی خدادادی استفاده نکنم. یکی از کلیه هایم را فروختم و دختر اولم را به خانه ی بخت فرستادم.

یک سال بعد، دختر دوم به سن شوهر کردن رسید. باز همان بساط بود و همان تنگناهای مادی. من آبرو داشتم و نمی توانستم دختر دومی را بدون جهیزیه به خانه شوهر بفرستم. باز یک روزی روی همین نیمکت نشستم و به اعضای دیگر بدنم فکر کردم. البته به اعضایی که یک جفت از آنها را داشتم. مثلاً به چشمم. با خودم گفتم دو تا چشم را می خواهم چه کار. مگر چیز جالبی برای دیدن وجود دارد؟ برای چه دنیای وارونه را دوبرابر ببینم و دوبرابر عذاب بکشم. هرچه صفحه ی آگهی روزنامه را نگاه کردم، دیدم کسی خریدار چشم نیست. خودم یک آگهی مزایه دادم در یکی از روزنامه ها چاپ کردند.

روز بعد، خریداری پیدا شد و دختر دوم هم به خانه ی شوهر رفت. حالا یکی از چشم هایم شیشه ای است. یک سال بعد، وقت شوهر کردن دختر سوم بود. همه ی درها به رویم بسته بود. نمی دانستم چه کار کنم. داشتم از غصه دق می کردم. به گوشه هایم فکر کردم. گفتم یکی از آنها را می فروشم، اما کی هست که گوش بخرد؟ با ناامیدی در همان پارک نشسته بودم و روزنامه ای را ورق می زدم، دیدم در صفحه ی آگهی ها نوشته اند: «همه گونه اعضای بدن خریداریم». انگار دنیا را به من داده بودند. تلفن زدم پرسیدم و گوش هم می خرید؟ گفتند یک نفر به مؤسسه ی آنها مراجعه کرده می گوید که یکی از گوش هایم را در نزاعی از دست داده حالا نمی تواند بدون گوش کتاب بخواند.

پرسیدم گوش چه ربطی به کتاب خواندن دارد؟ گفتند متقاضی گوش را برای این می خواهد که دسته عینک مطالعه را روی آن قرار دهد. خیلی زود معامله انجام شد. دختر سوم هم به خانه ی شوهر رفت. حالا مواهیم را بلند کرده ام و معلوم نمی شود که یک گوش ندارم. سال بعد نوبت دختر چهارم بود. کاملاً ناامید شده بودم. درست در اوج ناامیدی از همان مؤسسه با من تماس گرفتند که فوری احتیاج به یک دست دارند. از خوشحالی دیگر نپرسیدم برای چه می خواهند. فوراً به بیمارستان مراجعه کردم، دست چپم را دادم و با پول آن دختر چهارم را روانه ی خانه شوهر کردم. دست خیلی خوبی بود یک انگشتش شکسته بود، ولی خوب کار می کرد. از آن به بعد حلقه ی عروسی ام را به انگشت دست راستم انداختم. ام. خریدار با دست من چه کارهایی انجام می دهد، خدا می داند.

سال بعد، باید دختر آخری را شوهر می دادم. باز همان بی پولی بود و همان گرفتاری. آمدم اینجا کنار استخر نشستم و به اعضای باقی مانده ام فکر کردم. پا را به هیچ وجه نمی شد فروخت. ماشین بدون آینه ی بغل و بدون در و سیر راه می رود اما بدون چرخ هرگز. دماغ را هم نمی شد فروخت چون از ریخت و قیافه می افتادم. زبانم راهم نمی خریدند، می گفتند تند و تیز است. به زبانی احتیاج داشتند که تملق بگوید. نمی دانید با چه مکافاتی دختر آخری را شوهر دادم. رفت سر خانه و زندگی اش. اما حالا خودم از خانه و زندگی آواره شده ام. زخم مرا به خانه راه نمی دهد و میگوید دیگر به چه امیدی با تو زندگی کنم.»

Danial Painting & Design

Commercial, Residential & Custom Homes

نقاشی داخل و خارج ساختمان با کیفیت و نازلترین قیمت

Quality with Affordable Price Free Estimates/Bonded & Insured

Texture Interior & Exterior
Wall Paper Removal Popcorn Ceiling Removal

(408)890-9000

danialpainting@yahoo.com Lic #900007

Mimi's Bail Bonds

در صورتیکه توسط پلیس دستگیر شدید سریعاً با ما تماس بگیرید!

Call Us & Get Home Soon

Immediate Assistance
Dependable, Reliable & Confidential
24 Hours / 7 Days a Week

Mojgan Helmi
Insurance Lic# 1844156 / 1844419
(510)220-6944
(510)453-1147
PO Box 1644, Fremont, CA 94538 www.mimisbailbond.com



پدرام امین

مشاور معتمد و دلسوز در امور خرید و فروش املاک،

Realtro • Loan Consultant • Notray Public
املاک: خرید و فروش، مسکونی و تجاری، ارزیابی رایگان

Pedram Amin

اماکن مسکونی و تجاری، مجتمع مسکونی، خانه های تصرف شده توسط بانک

- ✓ Residential & Commercial
- ✓ Office Buildings
- ✓ Income Property
- ✓ Foreclosure Property
- ✓ Warehouses
- ✓ 1031 Exchange
- ✓ Apartment Building
- ✓ Leasing
- ✓ Business Opportunity

Office: (408)269-2021 Direct: (408)476-3531
Toll Free: 1-888-4PEDRAM E-mail: 4PEDRAM@gmail.com

سودابه عزیزی

روان درمانی - Psychotherapy

دارای برد تخصصی از کالیفرنیا استاد دانشگاه در فوت هیل کالج
Lic.# MFC42631

حل مشکلات فردی، زناشویی، خانوادگی، اطفال، و نوجوانان
حل بحرانهای شخصی از راه خودشناسی و تعبیر خواب

Licensed Marriage & Family Therapist,
Individual, Couples, Child, & Family

(650) 857-1477
www.soudabehmft.com soudabehmft@aol.com
700 Live Oak Ave., #3 Menlo Park, CA 94025